

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [خبرگزاری هانا](#)]

[تاریخ: ۲۸ خرداد ۱۳۹۶]

انجمن حجتیه، استدلال یا نقض حقوق بشر! / مرتضی هامونیان

ماهنامه خط صلح – جامعه‌ی ایران تا کجا توان پذیرش عقیده‌ی مخالف را داشته و دارد؟ این جامعه چه نوع عقیده‌ی مخالفی را بر می‌تابد و در برابر چه رویکردی مقاومت نشان می‌دهد؟ وقتی پای دین و عقیده در این جامعه به میان می‌آید، این مقاومت تا چه اندازه گسترش می‌یابد؟ دکتر فرهنگ رجایی، استاد علوم سیاسی دانشگاه کارلتون کانادا در کتاب "مشکله هویت ایرانیان امروز"، ۴ پارهای را برای هویت ایرانی امروز ذکر می‌کند؛ یکی از این ۴ پاره، سنت است. دکتر رجایی دین و اسلام را به عنوان پاره‌ای دیگر از این عناصر هویت ساز عنوان کرده است. چه نظر دکتر رجایی بر مستقل بودن دین و اسلام به عنوان عنصری هویت ساز برای ایرانیان امروز - ایرانیان پسا مشروطه‌ای که با فرهنگ جدید نیز آشنا شده و در آمیخته‌اند، بپذیریم و چه تنها سنت را به عنوان عنصری هویت ساز برگزیریم، به هر تقدیر چاره‌ای جز پذیرش دین، اینجا اسلام و به طور مشخص در طول ۵ قرن اخیر پس از استیلای صفویه بر ایران و بدل شدن تشیع به دین رسمی کشور، تشیع، به عنوان عنصری موثر در ساخت این هویت نداریم. در واقع چه دین را مستقلاً برگزیریم و چه به عنوان ستون فقرات سنت ساز به حسابش بیاوریم، در هر دو حالت باید به تقابل این دین، مومنان آن و مردم دیندار جامعه با آن رویکرد، عقیده و بالاخص دیانت جدید توجه کنیم.

بهائیت آئینی است که در قرن ۱۹ میلادی شکل گرفت. پیشینه‌ی آن از شیخیه و بابیه می‌آید و با قرائت خاصی از مذهب تشیع شکل گرفت. این آئین از زمان اظهار تاکنون، دوره‌های مختلفی را در ایران تجربه کرده است که بحث و بررسی در مورد آن جایگاه متفاوتی را می‌طلبد. اما بگذارید قدری جلوتر بیایم؛ ۱۳۳۲ و کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت ملی دکتر مصدق. دولتی مورد تایید ملیون از سویی و اکثر مذهبی‌ها از بدنه‌ی جامعه تا علمای اعلام است. از سید ابوالقاسم کاشانی که در ابتدا مدافع دولت مصدق و نهضت ملی است و بعد به جناح کودتا می‌پیوندد تا سید رضا سید ابوالفضل زنجانی که تا آخرین لحظه مصدقی می‌مانند و حتی پس از انقلاب ضد سلطنتی بهمن ۵۷ به دلیل مصدقی بودن و ملی بودن و عدم پذیرش حکومت ولایت فقیه و حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت یک فرد بر مردم، منزوی می‌شوند و در انزوا فوت می‌کنند. اما کودتای مرداد ۱۳۳۲ به مانند تمام شوک‌های سیاسی از جنس کودتا، خاکستر مرگ، سکوت و سکون را بر جامعه می‌پاشد. مبارزین جا نمی‌زنند و به سرعت پس از کودتا نهضت مقاومت ملی را سامان می‌دهند و اما بدنه‌ی اجتماعی چند سالی طول می‌کشد تا دوباره نفس بکشد؛ از شوک ضربه کودتا به درآید و دوباره به میدان وارد شود. شاید گفتن وضعیت دانشگاه به عنوان پیشروترین نهاد هوادار نهضت ملی، مقاومت ملی و ملیون گویای وضعیت باشد. اولین ۱۶ آذر پس از ۱۶ آذر ۳۲ و کشته شدن سه دانشجو در آن و در واقع اولین سالگرد علنی بزرگداشت آن روز خونین در دانشگاه در سال ۱۳۳۹ برگزار می‌شود؛ یعنی پس از ۷ سال سکوت. جامعه‌ای که ضربه‌ی سنگین کودتا، هزینه‌ی کار سیاسی را در آن بسیار بالا برده، وزیر امور خارجه دولت ملی‌اش اعدام شده، نخست وزیر دولت ملی‌اش زندانی شده، به دانشگاهش حمله‌ی مسلحانه شده، فعالین ملی‌اش به زندان افتاده‌اند و همچنین سازمان افسری حزب توده نیز کشف و اعضای آن با اعدام و زندان‌های طویل‌المدت روبه‌رو شده‌اند.

در چنین وضعیتی است که نهاد جدیدی با هدفی بنا بر اعلام، غیرسیاسی و مذهبی شکل می‌گیرد؛ نهادی به نام انجمن حجتیه مهدویه در سال ۱۳۳۲ و پس از کودتا. نهادی که وظیفه‌ی خود را دفاع از اسلام در مقابل بهائیت و تلاش

برای فراهم کردن زمینه‌ی ظهور امام عصر شیعیان اثنی عشری می‌داند. این نهاد مدعی است که در واقع با هدف دفاع علمی از اسلام و تشیع در برابر چالش الهیاتی بهائیت تشکیل شده است. بنیانگذار این نهاد شیخ محمود ذاکر زاده تولائی معروف به شیخ محمود حلبی است؛ متولد شهریور ۱۲۷۹ هجری شمسی و از روحانیون مشهد. روحانی درس خوانده‌ای که خارج فقه و اصولش را نزد سید حسین طباطبایی قمی مشهور به حاج آقا حسین قمی می‌خواند. او در ابتدا فلسفه‌خوان بود و نزد آقا بزرگ شهیدی، معروف به آقا بزرگ حکیم فلسفه می‌خواند. اما پس از سال‌ها تحصیل و تدریس فلسفه در حوزه‌ی مشهد، تحت تاثیر میرزا مهدی اصفهانی، موسس مکتب تفکیک (مکتب معارف خراسان) قرار می‌گیرد. او از فلسفه دور و بدل به یکی از مخالفان فلسفه، تصوف و عرفان مصطلح می‌شود. می‌شود این مخالفت او را تحت تاثیر رویکرد مکتب تفکیک دانست. بنیانگذاران این مکتب بر این باورند که می‌بایست میان روش‌های مختلف دسترسی به حقایق جدایی انداخت. در حقیقت قائل به تفکیک روش‌های مختلف معرفت شناختی و ارائه‌ی معارف ناب و سره قرآنی هستند. آنان به شدت به روش معرفتی ملاصدرا شیرازی می‌تازند و روش او را موجب خلط روشی شناختی می‌دانند. و این اصرار ایشان بر مخالفت با فلسفه و حاکمیت مکتب تفکیک آن قدر جدی و در حوزه‌ی مشهد آن قدر غالب است که بنیانگذار جمهوری اسلامی -که خود استاد فلسفه‌ی اسلامی است- پس از انقلاب و در سال ۱۳۵۸ به احترام حفظ وحدت عمومی حوزه‌ی مشهد و حاکمیت دینی، از ادامه‌ی درس تفسیر قرآن خویش که در قالب برنامه "با قرآن در صحنه" از تلویزیون پخش می‌شد، خودداری کرد. حضور آن‌ها تنها محدود به آن سال‌ها هم نماند. این نفوذ همچنان ادامه پیدا کرد تا جایی که در دهه‌ی هفتاد شمسی با حضور آیت الله جوادی آملی (فیلسوف دیگر حوزه‌ی علمیه قم) در مشهد برای زعامت حوزه‌ی علمیه این شهر مخالفت کردند.

شیخ محمود حلبی که در سال ۱۳۳۲ بنیانگذار انجمن حجتیه می‌شود، همراه چنین جریانی است. علاوه بر این مشرب فکری و بنا بر روایات تاریخی، شیخ حلبی یک تجربه‌ی شخصی نیز در رابطه با بهائیت دارد. در دوران طلبگی، او و همشاگردیش سید عباس علوی توسط یک مبلغ بهایی به آئین بهایی دعوت شده بودند و دوست او به بهائیت گرویده بود. این مسئله زنگ خطری برای حلبی بود. او با کنار گذاشتن تحصیلات علوم دینی، وقت خود را برای شناختن و مطالعه‌ی متون بهائیت گذاشت تا با توجه به نگاه خود پاسخی جامع و اسلامی برای مقابله با بهائیت بیابد. فعالیت مطالعاتی که در ابتدا با جمعی طلبه و بعد به جمعی غیر طلبه تسری یافت و این جمع با توجه به فعالیت‌های خود به انجمن ضد بهائیت یا همان انجمن حجتیه شهره شد. انجمن حجتیه در تئوری انجمنی غیرسیاسی بود که با ایده‌ی تشکیل حکومت اسلامی توسط بهائیت "روایت" (پرچم) مخالف بود. (۱) این انجمن مهدوی گرایانه بود و موضع خود را به طور مشخص بر موعودگرایی استوار کرد و به مقابله و رخ به رخ با بهائیت پرداخت. فعالیتی که پس از مدتی توانست تعداد بسیاری از جوانان مذهبی را به خودش جلب کند، تا جایی که بسیاری از نخبگان حاکمیت پسا انقلاب ۵۷ دانش آموختگان دوره‌ای در سیستم انجمن حجتیه بودند.

اما به نظر می‌آید که مسئله‌ی مقابله با بهائیت تنها انگیزه‌ای دینی نداشت. شیخ محمود حلبی در سال ۱۳۳۰ به عنوان حامی نهضت ملی شدن نفت در استان خراسان برای کاندیداتوری برای نمایندگی مجلس شورای ملی نامزد می‌شود و تنها چند روزی پیش از انتخابات عدم کاندیداتوری خود را اعلام می‌کند. یعنی او خود صرفاً شخصیتی دینی نبود و دید و نگاهی سیاسی نیز داشت. همچنین او پس از پیروزی انقلاب ۵۷ نیز بار دیگر تلاش می‌کند به مجلس خبرگان قانون اساسی در نظام جدید وارد شود. این نیز دوباره وجود نگاه سیاسی در او را به ذهن متبادر می‌نماید. ولی باز اگر بپذیریم که انگیزه‌ی بنیانگذاران انجمن حجتیه صرفاً دینی بود، اما جوانان و دیگرانی که بدان پیوستند فقط انگیزه‌ای دینی نداشتند و مسائل سیاسی نیز (با وجود اعلام غیر سیاسی بودن انجمن) در میان بود؛ این مسائل سیاسی به چهره‌ای بر می‌گشت که در دوران پهلوی از بهائیت و نفوذ و حضور بهائیان در قدرت پهلوی دوم بالاخص در عصر پسا کودتا ساخته شده بود. ذهنیت عمومی در عصر پهلوی دوم، بالاخص در پسا کودتا آن بود که حکومت شاه به همراه اربابان انگلیسی و آمریکایی خود از بهائیان دفاع می‌کند و بهائیان در تمامی ارکان حاکمیت پهلوی دوم حضور و نفوذ دارند. مثلاً دکتر عبدالکریم ایادی پزشک مخصوص محمدرضا شاه پهلوی بهایی بود که بدون هیچ گونه واهمه‌ای به ترویج دیانت بهایی می‌پرداخت؛ یا بهائیان در حوزه‌های اقتصادی و یا در کسب تحصیلات عالی حضور فعال داشتند؛ حتی ریچارد کاتم، مامور سازمان سی.آی.ای در ایران می‌نویسد در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ و در اوج سیاست‌های اقلیت‌های مذهبی، بهائیان به وی گفته‌اند که انقلاب سفید محمدرضا پهلوی بر اساس تعلیمات بهائیان بوده است و آن‌ها در سطح جهان مفتخر بودند که بهاء‌الله از خاک ایران ظاهر شده است.

در چنین فضایی بخشی از شیعیان مذهبی-چه سیاسی و چه غیرسیاسی-، وظیفه‌ی خود را بر مقابله با بهائیت می‌بیند؛ چه هم این آئین تازه با تمامیت معتقدات ایشان در تضاد است، هم توسط معتقدانش تبلیغ می‌شود و بخش‌هایی از جامعه به آن می‌گروند، و هم همدست رژیم حاکمی تلقی می‌شوند که با همکاری دول خارجی بر علیه دولت ملی کودتا کرده و با زندان و برخورد پلیسی و امنیتی و نقض حقوق بشر بر مردم حکم می‌راند.

و بر این مجموعه اضافه کنید یک تصادف و به تعبیری بداقبالی تاریخی را برای بهاییان: پیامبر دیانت بهایی در سال ۱۸۹۲ میلادی در می‌گذرد و او را در عکا، در اراضی فلسطین و در دولت عثمانی دفن می‌کنند. اما در قرن بیستم این سرزمین طی تحولاتی سیاسی و پس از اشغال شدن، نام اسرائیل به خود می‌گیرد و تقابل تمام عیار مسلمانان و یهودیان صهیونیست شدت می‌یابد. در این وضعیت با توجه به دفن پیامبر بهاییان در اراضی که امروز در اختیار دولت اسرائیل است، این شائبه همواره در مورد بهاییان بوده است که آن‌ها با دولت اسرائیل، که در تقابل با مسلمانان است، همکاری می‌کنند. در حالی که مرگ و دفن بنیانگذار این دیانت پیش از تشکیل کشوری به نام اسرائیل بوده است.

همه‌ی این مسائل دست به دست هم می‌دهد که انجمن حجتیه را -که حال در تمامی کشور سازمان دهی برای خود دارد و تشکیل شده-، در تقابلی تمام عیار با بهاییان در ایران قرار بدهد. تقابلی که در ابتدا قرار است بحث‌محور و غیرخشن باشد، اما در بسیاری از موارد به خشونت کشیده می‌شود و برخوردهای شدید ضد انسانی با بهاییان توسط نیروهایی که خود را از این انجمن می‌دانند، صورت می‌گیرد.

در یک برخورد مذهبی، وقتی عنوان کافر، ملحد یا مرتد بر روی شخصی یا جماعتی گذاشته شود، به صورتی خود به خودی خشونت تولید و بازتولید می‌شود. چه عموماً و در اکثر ادیان سزای کافر و مرتد مرگ است و او باید از صحنه‌ی روزگار حذف شود. این واژگان آن‌قدر قدرتمنداند که به ادبیات غیردینی هم وارد شده و مثلاً از زبان لنین، رهبر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، کائوتسکی، "مرتد" لقب می‌گیرد. در چنین مواجهه حذف محوری، خشونت هم بدل به جزء ذاتی آن می‌شود. خانه‌ی بهاییان ایران آتش زده می‌شود، آنان طرد شده و ایزوله می‌شوند، در خیابان یا در خلوت توسط تیم‌های ترور کشته می‌شوند و بنا بر ادعای عباس مظاهری، عضو سابق انجمن حجتیه در گفتگو با روحی جهانپور، از بهاییانی که در دهه‌ی ۶۰ در حاکمیت جمهوری اسلامی زندانی شده گفته می‌شود که "در شیراز در دهان بچه‌های کوچک آب جوش می‌ریختند."

و همه‌ی این‌ها در شرایطی است که مراجع سنتی دینی از سهم امام خود به انجمن حجتیه کمک می‌کنند و با مسئله‌ی "قلع و قمع" بهاییان همراه می‌شوند. همچنین این مسئله مطرح است که انجمن حجتیه از مردم خواسته بود که با بهاییان داد و ستد نکنند. البته برخی از اعضای سابق این انجمن، این مسئله و تمرکز انجمن حجتیه را بر بریدن ممر اقتصادی بهاییان تکذیب می‌کنند و می‌گویند که رهبری انجمن حجتیه معتقد به بریدن نان بهاییان نبود.

و این مسئله تنها به آزار بهاییان ایران توسط هموطنانشان محدود نمی‌شد. بنا بر روایت‌ها در مورد انجمن حجتیه در این انجمن گروه تحقیقی وجود داشت که در واقع بازوی اطلاعاتی انجمن بود و در سه واحد عملیاتی جداگانه به عنوان ستون پنجم انجمن در بهائیت فعالیت می‌کرد و می‌توانست با شکیبایی و به آرامی در سلسله مراتب مقامات بهایی نفوذ کند. به این ترتیب بدون آن که بهاییان متوجه شوند، تعدادی از اعضای حجتیه به ظاهر بهایی شده و از برجسته‌ترین مبلغان بهایی شدند. این یعنی نیروهای انجمن حجتیه به تجسس، جاسوسی و رفتاری ستون پنجمی روی آورده بودند. محمد گلزاری از جمله‌ی این افراد است که با نام مستعار محمودی شناخته می‌شد و در جلسات بهاییان شرکت می‌کرد.

در کنار تمام این موارد و با تلاش محمود حلبی و یارانش، مرجع مطلق وقت شیعیان آقای بروجردی فتوای حرمت معامله با بهاییان را صادر می‌کند؛ ایضاً به این دلیل که حبیب ثابت صاحب امتیاز کارخانه‌ی پیسی کولاست، پیسی کولا هم حرام اعلام می‌شود. و این یعنی تلاش برای زدن ضربه‌ی اقتصادی به بهاییان. واعظ معروف تهران یعنی محمد تقی فلسفی هم در رادیو تهران مفصل علیه بهاییان سخنرانی می‌کرد و در واقع از امکانات دولتی برای تبلیغ علیه بهاییان سود می‌جست. و حتی حظیره القدس، عبادتگاه مخصوص بهاییان تهران در سال ۱۳۳۴ با حمایت فلسفی و حمایت غیر مستقیم شاه ایران به دست ارتش شاهنشاهی و نظارت سپهد باتمانقلیچ تخریب شد؛ کاری که به تناوب در تمامی شهرهای کشور در زمان شاه و یا پس از انقلاب ۵۷ انجام شد.

ساواک، یا همان سازمان امنیت در رژیم شاهنشاهی، از وجود این انجمن مطلع بود و حاکمیت آن روزگار با تضمین عدم فعالیت سیاسی در قالب یک انجمن خیریه به آن مجوز داده بود. شاید بتوان گفت که حاکمیت در عصر پهلوی با بهاییان ایران و انجمن حجتیه برخوردی دوگانه داشت. از سویی بخشی از بهاییان (که وفاداری خود را به پهلوی دوم اثبات کرده بودند) در نزدیک او جا داشتند و از سویی دیگر دست جریان‌های مذهبی ضد بهایی را در بخش‌هایی برای مقابله با بهاییان ایران تاحدی که بتوان آن‌ها را کنترل کرد، باز می‌گذاشت. می‌توان این عملکرد در عصر پهلوی دوم را در راستای مشغول کردن جامعه به تضادهای مذهبی و عدم سیاسی شدن آن ذکر کرد. ذهنیتی که نادرست بود و انجمن حجتیه به بستری برای کادرسازی برای انقلاب ۵۷ تبدیل شد. بستری که به عنوان نمونه در مجموعه‌هایی همچون مدارس علوی تحت مدیریت علی اصغر کرباسچیان، معروف به علامه کرباسچیان، فراهم و به پایگاه‌هایی برای انجمن حجتیه بدل می‌شد، اما خروجی‌اش نیروهایی بودند که بخش بزرگی از بدنه‌ی فعالین انقلاب ۵۷ را تشکیل دادند. افرادی به مانند عبدالکریم سروش یا غلامعلی حداد عادل از فارغ التحصیلان آن و دست پروردگان تفکر انجمن حجتیه در این مدرسه بودند. بسیاری از اعضای انجمن حجتیه پس از انقلاب در مناسب دولتی وارد شدند و این ورود حتی زمانی انجام شد که انجمن اعلام تعطیلی کرد. نام‌ها بسیارند. جواد مادرشاهی از اعضای برجسته‌ی انجمن حجتیه در دوران پیش از انقلاب بود که پس از انقلاب مدتی مشاور امنیتی و عضو دفتر رئیس جمهوری در دوران سید علی خامنه‌ای گردید. خود رهبر فعلی نظام جمهوری نیز گرایش‌های حجتیه‌ای داشته و می‌توان گفت که هنوز هم دارد. به جز حلبی و خامنه‌ای، افرادی چون سید حسن افتخارزاده، محمد صالحی آذری، دکتر تاجری، دکتر قندی، مهندس مصطفی چمران، مهدی طیب، مهندس جواد مادرشاهی، دکتر گلزاری، سیدعلی‌اکبر پرورش، سرلشکر محمد سلیمی، دکتر محمد نهاوندیان، طاهره لباف، دکتر احمد توانا، مصطفی میرسلیم و بسیاری دیگر یا عضو انجمن حجتیه بودند و یا گرایش به این انجمن داشتند.

این مسئله تنها در میان کلاهی‌ها نبود. نقل است که علی مشکینی، از حامیان مرجعیت آیت الله خمینی و رئیس مجلس خبرگان رهبری جمهوری اسلامی (تا زمان فوت‌اش) در نامه‌ای به شیخ محمود حلبی او را با لقب "مولای من" خطاب می‌کند. همچنین بحث‌های فراوانی در ارتباط با گرایش به انجمن از سوی مرتضی مطهری، علی قدوسی و محمد جواد باهنر وجود دارد.

پس از انقلاب اما در فضای علنی سیاسی ورق برای انجمن حجتیه برمی‌گردد. بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی، پس از چندی به مخالفت با انجمن پرداخت؛ با نسبت دادن این مسئله که ایشان به دنبال این هستند که معصیت زیاد شود تا امام زمان ظهور کند، به آن‌ها واکنش نشان داد. آیت الله خمینی ۵ سال پس از انقلاب در اشاره‌ای تلویحی به این انجمن می‌گوید: "یک دسته‌ی دیگر هم که ترشان این است که بگذارید که معصیت زیاد شود تا حضرت صاحب بیاید. حضرت صاحب مگر برای چی می‌آید؟ حضرت صاحب می‌آید معصیت را بردارد. ما معصیت می‌کنیم که او بیاید؟ این اعوجاجات را بردارید... در این موجی که الان این ملت را به پیش می‌برد، در این موج خودتان را وارد کنید و برخلاف این موج حرکت نکنید که دست و پایتان خواهد شکست" و همین سخنان و برخورد بنیانگذار نظام کافی بود که شیخ محمود حلبی فعالیت‌های انجمن را به طور کامل تعلیق و در بیانیه‌ای در ۵ فروردین ۱۳۶۲ اعلام تعطیلی فعالیت‌های آن را اعلام کند.

پیش از تعطیلی انجمن و پس از انقلاب، آیت الله خمینی شیخ ابوالقاسم خزعلی را که خود گرایش‌های جدی انجمنی داشت به عنوان نماینده‌ی خود در انجمن منصوب کرد (خود شیخ خزعلی چنین ادعایی داشت) و پس از تعطیلی فعالیت انجمن بود که به صورت خودکار دیگر این نمایندگی لغو شد.

برخورد حاکمیت با بهاییان پس از انقلاب امری است که بر همه مکشوف است. از اعدام رهبران بهایی تا نقض سیستماتیک حقوق آن در تمام طول حدود ۴ دهه‌ی گذشته، امری مشخص و واضح است. اما نباید فراموش کرد که حتی پس از تعطیلی انجمن حجتیه و حتی پس از این‌که عنوان انتساب به انجمن حجتیه به یک توهین، نسبت ناروا و ابزار تخریب رقیب در معتقدان به جمهوری اسلامی پس از کودتای خرداد ۶۰ بدل شد، نیروهای انجمنی و کسانی که به لحاظ فکری در کادر انجمن حجتیه پرورش یافته بودند و در نسل اول انقلابیون جا داشتند در تمامی ارکان حاکمیت و بالاخص آموزش و پرورش، نهادهای بازرگانی و وزارت خارجه حضور جدی داشتند. به نظر می‌توان بخشی از خشونت بسیار شدید حاکمیت نسبت به بهاییان پس از انقلاب را به این نیروهایی که دست پروردگان تفکر انجمن حجتیه بودند، نسبت داد؛ کسانی که با آن پشتوانه‌ی فکری، حال قدرت حاکمیتی نیز در اختیار داشتند و با آن

می‌توانستند هست و نیست بهاییان ایران را مورد تهاجم قرار دهند. افرادی به مانند محمود قندی، یوسف کلاهدوز، علی صیاد شیرازی، مهدی طیب، محمدهادی عبدخدایی، محمد تقی بانکی، محمدرضا نعمت زاده، احمد کاشانی، محمدرضا فیاض، یحیی آل اسحاق، علی نقی خاموشی، علی اصغر نهاوندیان، عباس سلیمی نمین، محمدهادی نژاد حسینیان، علی اکبر ولایتی، اسفندیار رحیم مشایی، رضا فانی یزدی، عبدالله شهبازی، محمود صدری، سعید حجاریان، جواد منصوری، کمال خرازی، عباس توکلی و غیره را می‌توان از اعضا و یا افرادی دانست که یا دست پروردگان مدرسه‌ی علوی (مدرسه‌ای با گرایش حجتیه‌ای) بودند، یا گرایش یا تعلق خاطری به انجمن حجتیه داشتند یا دورانی آموزش انجمنی دیده بودند. از نام‌ها می‌توان فهمید که این افراد نه تنها درون نظام که بیرون نظام هم حضور داشته و دارند.

و این درحالی است که آیت الله خمینی در پیام معروف خود به نام "منشور روحانیت" در خصوص "حجتیه‌ای‌ها" می‌گوید: "دیروز حجتیه‌ای‌ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه‌ی مبارزات، تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه شعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده‌اند! ولایتی‌های دیروز که در سکوت و تاجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته‌اند، در عمل پشت پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت را شکسته‌اند و عنوان ولایت برایشان جز تکسب و تعیش نبوده‌است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می‌خورند!"

فعالیت انجمن حجتیه تعطیل شد، اما متوقف نشد. شیخ محمود حلبی در دی ماه ۱۳۷۶ فوت کرد اما روایت‌های بسیاری هست که فردی به نام مهندس سجادی از شاگردان شیخ محمود حلبی پس از او بدل به رهبر جدید انجمن حجتیه شد. فردی که به احتمال زیاد نام اصلی او دکتر سید حسین سجادی از افراد لایه اول انجمن حجتیه در کنار شیخ محمود حلبی است. در واقع با وجود مخفی بودن، ظاهراً فعالیت‌های انجمن حجتیه ادامه دارد.

تا جایی که در مقاله‌ای با عنوان "انجمن حجتیه؛ ۵۷ سال فعالیت در سایه" به قلم اردلان صیامی که در ۴ مهرماه ۱۳۸۹ در سایت روز آن لاین منتشر می‌شود از قول مهدی خزعلی می‌آید که روابط رهبر جمهوری اسلامی با انجمن حجتیه خوب است و آیت الله خامنه‌ای مهندس سجادی، رهبر حجتیه پس از مرگ شیخ محمود حلبی را در آغوش گرفته است.

همچنین دستکم در دوران ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد در سال ۱۳۸۹، اخباری مبنی بر درخواست فعالیت برای انجمن حجتیه از سوی فعالین آن منتشر شد. درخواستی که بنا بر خبرها از سوی حاکمیت پذیرفته نشد اما نام انجمن را دوباره بر سر زبان‌ها انداخت.

از تشکیل انجمن حجتیه تا تعطیلی آن و ادامه‌ی حضور خزنده‌اش در ساختار جمهوری اسلامی می‌توان نقش این مجموعه را در نقض حقوق انسانی بهاییان ایران به روشنی مشاهده کرد. خط و نقشی که از سازماندهی تقابل استدلالی دینی (در ساختی قرن نوزدهمی و بنا بر ادعای ایشان) با باورمندان اندیشه‌ای دیگر آغاز شد، اما به نقض حقوق ایشان و رخ به رخی انجامید و پس از انقلاب هم همان نیروها با پخش شدن در ساختار جمهوری اسلامی به همراه و شاید با مسئولیت اصلی جریانی که نه به گفتگو و استدلال (به مانند بنیانگذاران انجمن حجتیه بنا بر ادعای ایشان) که تنها به سرکوب و قلع و قمع بهاییان باور داشت، کارنامه‌ی غیرقابل قبول و فاجعه‌بار نظام جمهوری اسلامی در خصوص معتقدان این دیانت را رقم زدند. به نظر می‌آید که باید بیشتر در مورد این مجموعه و تأثیراتش خواند و پژوهش کرد و نوشت. ایستادگان شاگرد سابق مکتب انجمن که انجمن را قاعدین زمان می‌خواندند، کارنامه‌ای به مراتب ضد حقوق بشری‌تر از رفتارهای انجمن پیش از انقلاب دارند. باید انگار دوباره بر نام‌ها ایستاد و دیروز و امروزشان را دید. شاید بتوان قدری دقیق‌تر فهمید که بر این اقلیت دینی در ایران به طور اخص و بر تاریخ ایرانمان به طور اعم، چه گذشته است.

منابع و پانوشت‌ها:

متن روایت رایت یا پرچم از امام صادق، امام ششم شیعیان: هر پرچمی پیش از قیام قائم بر افراشته شود، صاحب آن طاغوتی است که در برابر خدا پرستش می‌شود؛ "کافی"، کلینی، ج ۸، ص ۲۹۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۳ و همچنین از امام باقر، امام پنجم شیعیان هر پرچمی پیش از پرچم مهدی "علیه السلام" بلند شود، پرچمدار آن طاغوت است؛ "مستدرک الوسائل" ج ۱۱، ص ۳۴

رجایی، فرهنگ، مشکله هویت ایرانیان امروز، نشرنی، تهران، ۱۳۹۲

باقی، عمادالدین، در شناخت حزب قاعدین زمان، نشر دانش اسلامی، تهران، چاپ اول: ۱۳۶۲

فتحی، علی اشرف، "مشهد، حاشیه‌نشین مقتدر" شهروند امروز، شماره‌ی ۶۷

صیامی، اردلان، "مروج جدایی دین از حکومت یا متحد احمدی نژاد؟ - انجمن حجتیه؛ ۵۷ سال فعالیت در سایه"، روزآنلاین، ۴ مهرماه ۱۳۸۹

صحیفه‌ی نور، جلد ۱۸

صحیفه‌ی امام، جلد ۲۱

دو برنامه‌ی افق صدای آمریکا در ارتباط با انجمن حجتیه در تاریخ‌های ۱۴ دی ماه ۱۳۹۱ و ۱۰ بهمن ماه ۱۳۹۱

برنامه‌ی پرگار بی‌بی‌سی فارسی در ارتباط با انجمن حجتیه، ۹ اسفندماه ۱۳۹۰

مستند پوستین وارونه، ساخته‌ی محمدمهدی خالقی، روایت مستندی است توسط رضا اکبری آهنگر که به تاریخچه‌ی مدرسه‌ی علوی و انجمن حجتیه می‌پردازد. این مستند در سومین دوره‌ی جشنواره مردمی فیلم عمار در دانشگاه فردوسی مشهد با حضور کارگردان آن اکران شد.

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]